سخنرانی 1249

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه وعلی اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

در مسئله ی وصیت به ثلث ، اگر ثلث را معین کند در یک مورد مفروض از اموال خودش ، چون ممکن است کسی که وصیت میکند مخیر است یک قسمتی را خودش معین کند به عنوان ثلث ؛

مثلا بگوید مغازه ای که دارم این مغازه ثلث من باشد ، گاهی هم واگذار به وصی میکند ، او تعیین کند ، میگوید هرجا را که وصی تعیین کرد به عنوان ثلث باشد ، او را اذن میدهد در تعیین ، گاهی اوقات هم نه خودش تعیین میکند و نه به وصی واگذار میکند بلکه به طور مطلق و مشاع ثلث وصیت میکند ، میگوید ثلث مال من را در فلان مصرف صرف کنید

اگر چنانچه خودش معین کرد ، راحت تر هم همین است که خود موصی قسمتی را معین کند ، مثلا بگوید مغازه ثلث من باشد مثلا فلان جا زمینی که دارم ثلث من باشد ، این راحت تر است برای اینکه ورثه دیگر به زحمت نمی افتند معلوم است که آن مغازه ثلث است ، یا آن زمین ثلث است ، بقیه اموال هم مال ورثه است و برای تصرف آزاد هستند و اما اگر به طور مطلق وصیت کند که ثلث مال من را صرف کنید در فلان مصارف اینجا ورثه به زحمت می افتند برای اینکه در همه ی اموال او شریک میشود ، یعنی میت در تمام اموال با وراث شریک هستند ، هر چه که هست ثلثش مال میت است دو ثلث مال وراث است ، در فرش شریک است در مغازه شریک است در حیاط در خانه شریک است در تمام اموالی که هست ، در ظروف خانه ، پرده های خانه ، هر چه که هست شریک است ، و اینها برایشان مشکل میشود برای اینکه تا ثلث را اخراج نکنند حق تصرف هم در اموال پیدا نمیکنند ، چون شریک دارند ، به زحمت می افتند ، هر مال مشترکی همینطور است ، هر مال مشترکی تا سهم آن شریک معین نشده باشد و اخراج نکنند بقیه ی شرکا تصرفشان درست نیست ، اگر آن شخص وصیت میکند به طور ثلث مشاع وصیت کند آنوقت در همه ی اموال با وراث شریک است و وراث تصرفشان مشکل است ...

 اگر بتوانند مسامحه بکنند در اخراج ثلث یا اگر مسامحه نمیکنند مثلا حاضرند ثلث را خارج کنند این مشکل است ، حالا خانه ای ثلث آن مال میت است میتوانی به صاحب خانه بگویی که خانه را بفروشند و ثلث را اخراج کنند ، برایشان سنگین است ، تأخیر در عمل ثلث هم جایز نیست ، به زحمت می افتند ، ولذا کسی که وصیت میکند بخاطر همین است که خودش معین کند ، یک قسمتی از اموال خودش را معین کند ، مثلا آن مغازه ثلث باشد ، یا آن مغازه ثلث باشد ، یا پول نقدی معین کند آن پول نقد ثلث باشد ، خب در اینجا راحتند برای اینکه همان قسمت ثلث است منتها حساب میکنند که اگر ثلث اموال بود که همان را راحت خرج میکنند اگر دیدند بیشتر از ثلث است بسته به اجازه ی وراث است اینجا وراث حاکمند اجازه با آنهاست وقتی اجازه دادند برای میت میشود اگر اجازه ندادند مال خودشان است ولی آن ثلث مال میت است

لذا اگر کسی وصیت کند و متوجه این نکته باشد که وراث را به زحمت نیندازد ، کسی که وصیت میکند جایی را معین کند و وصیت کند که همانجا ثلث باشد بقیه ی اموال مال وراث باشد و دیگر مشترک نباشد و اگر هم به وصی واگذار کند باز هم مشکلاتی پیش می آید ، وصی هم ممکن است با وراث راه نیاید و باز هم گرفتاری دارد حالا اگر انسان خوبی باشد و آدم سالمی باشد با وراث هم راه بیاید او تعیین میکند به هر حال این وصیت به ثلث سه جور است

گاهی از اوقات خودش قسمتی از اموال را تعیین میکند ، گاهی به وصی واگذار میکند که او تعیین کند هر قسمتی را که خواست ، گاهی نه به طور مشاع وصیت میکند اگر بطور مشاع باشد زحمت برای وراث میشود که در همه ی اموال میت شریک است و باید ثلث میت را اخراج بکنند تا تصرفشان در سایر اموال جایز باشد ..

صلواتی ختم بفرمایید...

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

و اسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم أفتأتون السحر و انتم تبصرون

آیات شریفه از سوره ی مبارکه ی انبیاء

قسمت اولش عرض شد ، دنباله ی همان آیات است ، که خداوند حکیم بهانه جویی هایی که مشرکین داشتند در مقابل پیغمبر اکرم آنها را ذکر میفرماید مسلمان ها متوجه باشند که گاهی روح لجاج و عناد و بهانه جویی در کسی یا کسانی پیدا میشود که نمیخواهند زیر بار حق بروند وگرنه حق روشن است ، آنها از روی لجاج نمیخواهند قبول کنند

ولذا میفرمایند واسروا النجوی الذین ظلموا ، مردم ظالم همیشه لازم نیست که ظالم به دیگری ستم کند ، گاهی ظلم گفته میشود فورا به ذهن ما می آید که آدمی که توی سر دیگری بزند ، ظالم آن کسی که از حد بندگی و عبودیت خارج است ، حق را قبول نمیکند ، همینقدر که زیر بارحق نمیرود این ظالم است ، این نه تنها به مردم ظالم است به خودش هم ظالم است ، یعنی آدمی که حق را نمیپذیرد ، خب مسلما مخالفت با حق او را از خدا دور میکند ، دور شدن از خدا به عذاب الیم گرفتار میشود ، خب کسی که حق را قبول نمیکند هم خودش مخالفت با حق کرده و مخالفت با حق برایش وزری عظیم دارد و هم دیگران را گمراه کرده ، یک عده مردم ساده دل هم که حرف او را میشنوند و میبینند که او مخالفت میکند خب بقیه هم گمراه میشوند ، این هم درباره ی خودش ظلم کرده هم درباره ی مردم که سبب گمراهی آنها شده ظلم کرده ، هم درباره خود حق ظلم کرده ، خود انکار حق هم ظلم است ، یعنی انسان درباره ی خدا هم ظالم میشود ، ان الشرک لظلم عظیم ، شرکنسبت به خدا ظلم بزرگ است ، ظلم نسبت به حق میشود ظلم به مردم میشود ، ظلم نسبت به خودش میشود ، اینها ظالمند ، اینها نمیفهمند

ظالم حتی نتیجه شوم ظلم را هم درک نمیکند ، هم خود را گرفتار میکند هم مردم را ، هم حق را میپوشاند ، خود پوشاندن حق هم ظلم بر حق است ، حق را باید آشکار کرد که آفتاب حق بر همه جا بتابد ، آن کسی که پرده روی ابر میکشد و پشت ابر میبرد خب مسلم است که درباره ی حق ظلم کرده ، درباره ی مردم هم که محروم میشوند از نور حق ظلم کرده ، درباره ی خودش هم ظلم کرده

ولذا اینها ، والذین ظلموا به اصطلاح آقایان متعلق ظلموا ذکر نشده ، به طور مطلق ، الذین ظلموا ، آن کسانی که ظالمند و حق را نمیپذیرند اینها در مقابل پیغمبر اکرم میخواستند یک توطئه ای طرح کنند و نقشه ای طرح کنند که مردم را هم برگردانند ونسبت به رسول بد بین کنند ، اینها محرمانه نقشه ای طرح میکردند، نجوا همان در گوشی حرف زدن است ، یعنی مطلب محرمانه گفتن ، اسروا النجوی ، حال عجیب است که هم نجوی است هم نجوی را پنهان میکردند ؛ چون خود نجوی که پنهان است ، در گوشی ست ، پنهان است ، آنوقت نجوا را هم پنهان کردن این مبالغه ی در اخفاء حق است یعنی میکوشیدند که حق را به تمام معنا اخفاء کنند

با اینکه سوره ی انبیاء مکیه است و در مکه آنها زور دار بودند ، زر و زور مال مشرکین بود ، پیغمبر اکرم در آنجا نه ثروتی داشت نه قدرتی داشت ، خب قدرتمند بودند دیگر اخفاء نمیخواست ، نمیخواست پنهان کنند چون قدرتمند ها پنهان نمیکنند ، آشکارا ظلم میکنند ، زور دارند ، زور که دیگر پنهان کردن نمیخواهد

ولی اینها ولو اینکه از جهت زور قوی بودند ولی از جهت منطق ضعیف بودند یعنی وقتی بحث استدلال و منطق به میان می آمد غلبه با رسوالله صل الله علیه واله و پیروانش بود و اینها از نظر منطق بیچاره میشدند بعد میخواستند از جهت منطق هم یک سر و صورتی به حرف هاشان بدهد که دیگران نفهمند که اینها عاجزند ولذا مخفیانه نقشه میکشیدند ، این برای این بود نه برای اینکه ضعیف بودند

قوی بودند ، زور دار هم بودند پولدار هم بودند از این جهت عجزی نداشتند عجزشان از جهت منطق بود از جهت برهان و استدلال بود ولذا برای اینکه در مقابل برهان و استدلال رسول مطلبی داشته باشند که سر و صورت دار باشد قهرا پنهانی صحبت میکردند جلسه ای با هم تشکیل میدادند و میگفتند چه جور بگوییم ، چجور حرف بزنیم که مردم هم بپسندند ، آنها حرف خوب میزنند و ممکن است مردم تحت تأثیر قرار بگیرند پس ما هم مخفیانه نقشه ای طرح کنیم و یک حرف های آب و رنگ داری درست کنیم که در مقابل حرف آنها بزنیم که مردم بپذیرند که مردم دنبال ما باشند این بود که اسروا النجوی ؛ نجوا را همان مطلب محرمانه ای که را که داشتند آن را پنهانی به میان می آوردند با خودشان قرار میگذاشتند که چطور بگوییم در مقابل آنها ، این نجوا بود ، واسروا النجوی الذین ظلموا

حالا چه میگفتند آن مطلب محرمانه شان که قرار میگذاشتند به پیغمبر بگویند چه بوده ؟ که در میان مردم بگویند و مردم قبول کنند ، حرف این بود :

هل هذا الا بشر مثلکم ، به مردم میگفتند مگر شما نمیبینید این یک فردی ست مثل شما ، بشری ست ، پدر دارد مادر دارد ، از پدر و مادر متولد شده ، مثل ما غذا میخورد لباس میپوشد بعد هم زن میگیرد و فرزند دارد و بشری ست ، آیا شما میخواهید تابع بشر باشید ، خب او چه فرقی با شما دارد ، شما هم بشرید او هم بشری ست ، بشر که تابع بشر نباید باشد این حرف اولشان بود ، هل هذا الا بشر مثلکم ؟ غیر از این است که اومثل ما بشری ست ؟ او که میگوید من از جانب خدا مبعوثم ، مگر میشود ؟ شما هم بشرید دیگر ، اگر بشر مبعوث میشود خب شما هم مبعوث میشوید ، چطور شده که او مبعوث است شما مبعوث نیستید ؟ او از آسمان خبردارد شما از آسمان بی خبرید

هل هذا الا بشر مثلکم ؟ مگر مانند شما نیست ؟ خب حالا که مانند شما شد ، ممکن است بگویند این کار های خارق العاده اش چیست ؟ کارهای خارق العاده هم داشت ، ه هر حال نفوذ کلام که داشت ، با این نفوذ کلام وقتی صحبت میکرد در دل های بسیاری از افراد پاک دل اثر میکرد ، جوان ها را بیشتر تحت تأثیر قرا میداد که آنها از خانواده جدا میشدند چه بسا زن از شوهرش جدا میشد ، اولاد از والدین جدا میشد ، این نفوذ کلامش بود ؛ بعد میگفتند اگر به ما بگویی این بشر است پس این خوارق عادات چیست ؟ خب اینها سحر است ، بالاخره بشر هم سحر میکند ، بشر هست مثل شما ، مبعوث شدنش از جانب خدا هم که معلوم نیست ، اگر کار خارق العاده ای دارد خب آن سحر است ، این هم نکته ی اینکه اگر بگویید خارق العاده چیست

ولذا أفتأتون السحر وانتم تبصرون ، شما که با چشم بازتان میبینید این بشری ست مثل شما غذا میخورد و راه میرود و میخوابد و بیدار میشود ، این کارها مال بشر است در عین حال هم کارهای خارق العاده ای دارد خب سحر است ، آیا شما با چشم باز دنبال ساحر میروید ؟ این درست است که یک آدم ساحری بیاید شما را دنبال خودش بکشد ؟ تبعیت از سحر خوب است ؟ بشر که هست ، کارهای خارق العاده هم که میکند خب ساحر است

أفتأتون السحر و انتم تبصرون ؟ با چشم باز دنبال ساحر میروید

بعد دوباره حرف دیگری هم میگفتند ، اول میگفتند بشر است ، میگفتند خب بشر که عیبی ندارد ، مگر بشر منافات با بعث و نبوت دارد بعد گفتند سحر است ، از طرفی هم دیدند که سحر هم اینطور نیست که یک مطلب واقعیت داری بیان کند چون سحر مطلب غیر واقع را واقع نشان میدهد ، میدیدند مطالبی که او میگوید واقعیت دار است ، دستوراتی که میدهد در زندگی اجتماعی خوب است ، دستوراتی ست متین ، مثلا دروغ نگویید ، مردار نخورید ، خون هم را نریزید ، بی عفتی نکنید ، این که خلاف واقع نیست که ، بعد میگفتند چه باید در جواب گفت ؟ بعد میگفتند لابد این حرف ها خیالات است ، در خواب چیز هایی میبیند مطالب آشفته و پریشانی ، اینها را آورده به عنوان قرآن تحویل میدهد ، خیالاتی ست ، که این جمله هست که

بل قالوا اضغاث احلام ، احلام یعنی خواب ها ، اضغاث یعنی پریشان ، پراکنده ، اضغاث احلام ؛ خواب های پریشانی میبیند و به هم ارتباطی هم ندارد اینها را به عنوان وحی به شما نشان میدهد ، اضغاث احلام ، بعد میدیدند این هم درست نیست ، برای اینکه مطالب پراکنده نیست ، یک سلسله مطالب خیلی مرتبط با هم و آگاهانه و کاملا متقن و محکم ، دیدند درست نیست دوباره برمیگشتند ، خود این از این شاخه به آن شاخه پریدن علامت این است که عاجز بودند ، یعنی حرفشان باطل بود ، چون آدمی که حرف حق دارد یک حرف میزند پای حرفش میایستد همان را اثبات میکند ، تحکیم میکند و اگر خللی دارد بر طرف میکند ، از اینکه از این شاخه به آن شاخه پریدن ، آن هم تضاد و تناقض در حرف ها ، چون ساحر خودش یک فنی ست ، روی موازینی دارد کار میکند ، اضغاث احلام ، موازین ندارد ، پراکنده گویی ست ، حرف های بی ارتباط ، با هم تناقض دارد ، اگر ساحر است نمیشود پراکنده باشد ، اگر اضغاث احلام است نمیشود ساحر باشد چون سحر خودش فنی ست موازین دارد که انجام میدهد

ولذا دوباره گفتند بل افتراه ، مطالبی ست که درست است اما اینکه میگوید خدا مرا مبعوث کرده ، این به خدا افترا میبندد ، این حرف ها مال خودش است به خدا نسبت میدهد ، بل افتراه ، حرف درست است ، ولی این حرف مال خودش است مال خدا نیست ، وقتی مال خدا نشد واجب نیست تبعیت کنیم ، مال خودش است ، مگر ما مجبوریم از حرف های خودش تبعیت کنیم ، بل افتراه ، افترا بسته به خدا ...

دوباره برگشتند ، بل هو شاعر ...

دیدند که این کسی نبوده که دروغ بگوید ، چون آنها پیغمبر اکرم را میشناختند ، از بچگی در میانشان بود ، و به عنوان امین و صادق شناخته شده بود که تمام قبائل او را صادق میدانستند دیدند نمیشه به او بگویند که دروغ میگوید ، در تمام مدت عمرش به انسان ها دروغ نمیبندد چطور به خدا دروغ میبندد ؟ برگشتند گفتند نه بل هو شاعر، شاعر است یعنی یک سری تخیلاتی را به نظم درآورده برای ما به عنوان وحی القا میکند این هم با این مسئله تضاد دارد ، برای اینکه اگر اضغاث احلام است دیگر شاعر نمیشود اگر واقعا شاعر است دیگر ساحر نمیشود اینها با هم تضاد دارند ، باز هم برمیگردند ، برای اینکه دیدند این کلام شعر نیست برای اینکه قرآن دارد شعر که نیست معلوم است ، البته آهنگ موزونی دارد اما شعر نیست

دوباره میگفتند فالیأتنا بآیة کما ارسل الاولون ، بسیار خوب همه ی حرف هات خوب است ، اما اینکه میگوید از جانب خدا هستم آخر مبعوث از قبل خدا معجزه میخواهد ، اگر راست میگوید معجزه بیاورد ، معجزه ای داشته باشد مانند سایر انبیاء ، سایر انبیاء و گذشتگان معجزه داشتند او هم باید داشته باشد

فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون ، بنابراین یک آیتی بیاورد اگر راستی مرسل از جانب خداست آیتی بیاورد آنچنان که انبیاء سلف داشته اند

تا اینجا تقریبا 6 اشکال تراشی کرده اند به عنوان بهانه گیری

اول گفتند بشر است ؛ خب بشر نمیشود که پیغمبر است

بعد گفتند ساحر است

بعد سومی گفتند که اضغاث احلام است ؛ خواب های پریشانی ست که میبیند و القا میکند

چهارم گفتند که مفتری ست به خدا افترا میبندد

پنجم گفتند که شاعر است

ششم گفتد که معجزه ندارد ، بله اگر واقعا پیغمبر است معجزه ای بیاورد

اینها بهانه جویی هایی بود که داشتند و همین ها هم عرض شد که حرف بیخودی میزنند برای اینکه از این شاخه به آن شاخه پریدن است و این شش عنوان با همدیگر تناقض دارند

ولذا جواب که میدهد اول جواب اینکه یه قدری از صولت آنها بشکند فرمود: قال ربی یعلم القول فی السماء والارض ، اول بدانید که من میدانم این حرف ها را مخفیانه درست کرده اید یعنی شما مجلسی تشکیل میدهید و محرمانه این حرف ها را باهم میسازید در مقابل من ، ولی بدانید که خدای من عالم سر خفیات است ، از تمام حقایق و مخفیات هم با خبر است ، قال ربی یعلم القول فی السماء والارض ، گفتارها اگر در اعماق آسمان ها باشد در اعماق زمین باشد خدای من میداند ، تصمیماتی که در دل میگیریم میداند خاطراتی که از ذهن شما خطور میکند میداند این خود یک تهدیدی بود که آنها بدانند که او خبر دارد که آنها مخفیانه اسروا النجوی میکنند نجوا را اخفاء میکنند خود این حرف صولت آنها را میشکند ، از آن حدتی که دارند پایین می آورد ، قال ربی یعلم القول فی السماء والارض و هو السمیع العلیم ؛ خدای من هم شنواست هم حرف ها را میشنود و هم آگاه است از تصمیمات ، تصمیمات و افکار را هم میداند

بعدش ما آمنت قبلهم ، یعنی اینکه شما پیشنهاد میکنید معجزه ای بیاور دل بخواه ما

البته که پیغمبر وظیفه معجزه دارد از جانب خدا معجزه بیاورد که مردم بدانند که این مبعوث از قبل خداست اما موظف نیست که طبق دلبخواه آنها انجام بدهد هر چه آنها بگویند ، افراد بهانه گیر و هوس باز پیدا میشوند پیغمبر را ملعبه ی دست قرار میدهند ، او میگوید این را میخواهم ، این میگوید آن را میخواهم این درست نیست.

ولذا از اینها به معجزات اقتراحی تعبیر میشود ، رسول وظیفه دارد معجزه بیاورد اما نه معجزه ی اقتراحی یعنی پیشنهادی ؛ هر چه که شما دلتان خواست چون کسانی که معجزات اقتراحی پیشنهاد بکنند گاهی پیغمبر عمل میکند برای اتمام حجت ، ولی چون آنها بهانه جو هستند قبول نمیکردند ، و چون قبول نمیکردند بلا بر آنها نازل میشود این در گذشته هم همینطور بودند در انبیاء سلف ، هر کدامشان که معجزه ی اقتراحی داشتند یعنی پیشنهادی بود ، آنها میخواستند و پیغمبر عمل میکرد و آنها قبول نمیکردند بلا بر آنها نازل میشد مثل ناقه ی صالح ، ناقه ی صالح معجزه ی پیشنهادی آنها بود ، یعنی اینطور نبود که خود پیغمبر اکرم از جانب خدا مأمور باشد که ناقه را از شکم کوه بیرون بیاورد ، آنها به قول خودشان میخواستند پیغمبرزمانه را در بن بست قرار بدهند این پیشنهاد را کردند گفتند اگر تو راست میگویی پیغبر هستی از شکم این کوه ناقه بیرون بیاور بعد هم فرمودند اگر این کار را بکنم شما قبول نکنید خدا به شما مهلت نمیدهد بلا بر شما نازل میشود ، همینطور هم شد ، یعنی حضرت صالح علیه السلام ناقه را از شکم کوه بیرون آورد در قرآن هم داریم ، بعد او دعا کرد و کوه هم مانند یک زنی که در حال زایمان است یک صدایی وصیحه ای از خود سر داد ، مثل زن در حال زایمان ، بعد هم کوه شکافته شد و شتر بیرون آمد ، سر شتر بیرون آمد گردنش بیرون آمد ، همینطور تدریجا شتر بیرون آمد و مثل یک شتر سالمی در مقابل مردم ایستاد ، مردم بهانه گیر گفتند حالا بچه اش را هم بیرون بیاور ، بچه اش هم آمد بعد گفتند این سحر است ، تا گفتند سحر است فرمود سه روز بیشتر مهلت داده نمیشوید اگر درظرف این سه روز ایمان آوردید بسیار خب ، اگر نیاوردید منتظر بلا باشید ؛ بلا بر آنها نازل شد ...

حالا این آیه اشاره به همین است ، قبل از شما هم گذشتگان معجزات اقتراحی خواستند ، پیشنهاد میکردند و پیغمبر زمان می آورد و قبول نمیکردند محکوم به بلا میشدند شما هم دارید این راه را می روید

ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها

تمام آن قریه ها و شهرها و آبادی ها که ما هلاک کرده ایم ، نابود کرده ایم و با خاک یکسان کرده ایم آنها را و مردمشان را از بین برده ایم از همین قبیل بوده اند ، اینها مردمی بودند که پیشنهاد میکردند به پیغمبر زمان معجزات اقتراحی ، ما آمنت ، بعد هم ایمان نمی آوردند ، ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها ، تمام آن قرائی که ما هلاک کردیم اینها مردمی بودند که ایمان نمی آوردند به همان معجزه که خودشان میخواستند

أفهم یؤمنون ، آیا اینها ایمان می آورند ؟ آنها که ایمان نیاوردند و محکوم به عذاب شدند ، اینها حالا ، آقای ابوجهل وابولهب و اینها میخواهند ایمان بیاورند ؟

اینها هم پیشنهاد میکنند که دلبخواه ما ، اونی که ما میخواهیم بیاور ، اگر ما اونی که میخواهید بیاوریم و قبول نکنند حاضرند بر آنها عذاب نازل بشود ؟ اینچنین بود ؛ پیشنهاد هم کردند ، در نهج البلاغه هم هست ، یک بار هم عمل شد و قبول نکردند ، راجع به درخت بود ، در نهج البلاغه تصریح به این مطلب شده ، که آمدند صنادید قریش جمع شدند که تو اگر میگویی که من پیغمبرم پس آن درخت که در آنجاست بگو که بیاد بیرون ، از زمین کنده شود وبیرون بیاید ، این معلوم است که پیشنهاد بهانه گیری ست

والا معجزه خواستن که مثل رمال ها نیست که پیغمبر اکرم ، گفتند آن درخت را حرکت بده به جلو بیاید فرمود که این کار را میکنم و شما هم ایمان نمی آورید ولی محکوم به عذاب خواهید شد و عذاب بر شما نازل میشود میدانم شماها ایمان نخواهید آورد ، شماها در چاه باید بیفتید و آنقدر میمانید و ایمان نمی آورید و کشته میشوید و جسدهای شما را در چاه می اندازند ، که در جنگ بدر همینطور شد... به هر حال رسول خدا این کار را کرد ، خطاب کرد به درخت که اگر من پیغمبرم جلوبیا ، آن درخت هم طبق بیان مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه حرکت کرد ، از ریشه کنده شد و با یک صدایی جلو آمد تا مقابل پیغمبر اکرم ایستاد ، گفتند خب حالا بگو دوباره برگردد، اگر پیغمبری برگردان ، فرمود برگرد ، درخت دوباره برگشت جای اول خودش ، گفتند این نشد بگو دو نصف بشود ، نصفش بماند نصفش بیاید ، خب خیلی معلوم است که بهانه گیری ست ، بسیارخب نصف بشود ، نصف شد و نصفش آمد نصفش ماند واین نصفش که آمد شاخ و برگش را باز کرد و بر سر پیغمبر و علی علیه السلام ، گفتند دوباره بگو برگردد و به هم بچسبد و به همان حال اولش باشد ، دوباره برگشت ، به هم نگاه کردند و گفتند چه سحر عجیبی ست ، ساحر است اما ساحر قهاری ست ، به هر حال این پیشنهاد ها بود

حالا آیه اشاره میکند که اینها میخواهند ایمان بیاورند ، گذشتگان بودند و پیشنهاد کردند و و عمل هم شد به پیشنهادشان ولی ما آمنت قبلهم ایمان نیاوردند من قریة اهلکناها ما هم آنها را هلاک کردیم ، حالا أفهم یؤمنون؟ اینها میخواهند ایمان بیاورند ؟ نه اینطور نیست ، تا اینجا این جواب قسمت اول حرفشان که بقیه هم میماند...

فقط یک جمله به عنوان حدیثی عرض میکنم که

أن العاقل ینبغی ان یحضر الموت

آدم عاقل سزاوار است که سر عقل بیاید و از آینده ی خود هشداری و هوشیاری داشته باشد برای آینده خودش را آماده کند

یحسن التعهب له ، خودش را برای مرگ که حتما خواهد آمد آماده کند قبل ان یصل الی داریتمنی فیها الموت لایجده

به جایی خواهد رفت که در آنجا آرزوی مرگ میکند که از آن بلا رها بشود و مرگ را هم نمیابد ، یعنی وقتی خواهد آمد که ما آرزوی مرگ میکنیم و مرگ هم به سراغ ما نخواهد آمد ، انسان در قیامت چنان گرفتار بدبختی ها و عذاب ها خواهد شد که دلش میخواهد هر چه زودتر بمیرد راحت بشود ولی مرگ هم دیگر نیست ، ثم لایموت فیها ولا یحیی ، آنجا نه مرگ هست و نه حیات است برای آنها برای جهنمی ها ، حیات نیست برای اینکه همش درد است ، آدم زنده باید آسایش داشته باشد ، این که سراپا درد و رنج وسوختن این که حیات نیست ، مرگ هم نیست ، مرگ آن است که آدم میمیرد و از بلا راحت میشود حیات نیست برای اینکه آسایش نیست ، مرگ نیست برای تخلص از عذاب ، بنابراین آدم عاقل خوب است ، ینبغی ان یحضر الموت ، از مرگ که حتما خواهد آمد فعلا این نعمت بر ما هست که مرگ میاید به سراغ ما ، این خودش نعمت است ؛ مرگ به سراغ آدم بیاید که آدمی را منتقل کند نعمت است ، حالا اگر در بدبختی هم باشد باز مرگ نعمت است ، خوشبختی هم هست نعمت است بدبختی هم هست نعمت است ، با مردن به خوشبختی بالاتر منتقل میشود این نعمت است ، اگر بدبخت است و عذاب دارد خب مرگ می آید و راحتش میکند پس کسی که الان مرگ سر راهش هست خودش را آماده کند قبل ان یصل ، قبل از اینکه برسد به جایی که یتمنی فیها الموت فلا یجدوا ، آرزو میکند مرگ را و نمیابد

مردم کوفه باورشان نمیشد به این بدبختی می افتند ، آنها اول کار میگفتند حالا ابن زیاد آمده و ما اگر تسلیم نشویم ما را بی سر و سامان میکند و اموال ما را میبرد جوان های ما را میکشد ، اگرتسلیم شویم راحت میشویم ؛ اما باورشان نمیشد که اگر تسلیم ابن زیاد بشود این دنباله دارد ، دنباله اش بدبختی ست که باید دختران پیغمبر را با اسارت بیاورند در شهر مسلمان ها ، این را باورشان نمیشد ، واقعا باور نمیکردند که اگر تسلیم ابن زیاد بشوند ابن زیاد حتما امام حسین را میکشد مردم کوفه شیعه بودند ، محب اهل بیت بودند اینها که نمیخواستند امام حسین کشته شود ابدا راضی نمیشدند ولی باورشان نمیشد کار به اینجاها منتهی بشود که امام حسین را میکشند ، سر مقدسش را بالای نیزه میگذارند می آورند ، دختران پیغمبر را به اسارت میبرند ، ابدا اینها باورشان نمیشد ولذا روز دوازدهم محرم وقتی این جریان پیش آمد اینها منقلب شدند ، دارد که گریه میکردند ، مردشان ، زنشان ، منتها زینب کبری علیها السلام به آنها سرکوفت میزد میگفت شما ، کالتی نقضت غضبها من بعد قوة ان هذا ، شماها مثلتان مثل همان زنی ست که خدا در قرآن مثل زده ، که این زن احمقی که از صبح میرشت آنها را بعد رشته ها را پنبه میکرد ، شما چنین شدید ؛ این همه فداکاری کردید جانبازی کردید ، شهید دادید ، در رکاب پدر من امیر المؤمنین ، این همه جانبازی ها ، فداکاری ها ، عاقبت کارتان به اینجا منتهی شد ، شما تمام رشته ها را پنبه کردید ، تمام زمینه ها ی سعادت تبدیل به شقاوت شد ، گریه میکنید ، اجل والله فابکوا ، شماها باید گریه کنید به بدبختی خودتان اشک بریزید ، اتدرون ویلکم ای کبد من رسول الله فرأیتم ؟ هیچ میدانید شما چه جگری از پیغمبر سوراخ کرده اید ، و ای دم له سفکتم ؟ هیچ میدانید چه خونی از پیغمبر ریخته اید ؟ و ای کریمة له ابرصتم ؟ هیچ میدانی چه دختران و زنان پشت پرده نشین را از پرده بیرون کشیده اید در میان شهر مسلمان ها با حال اسارت آنها را میچرخانید